

پارادکسیکالیتی تمدن اسلامی و تمدن مدرن

پارادکسیکالیتی تمدن اسلامی و تمدن مدرن

سید محمود نبویان

مقدمه

در میان موجودات عالم ماده، انسان از کرامت و برتری خاصی برخوردار است. او موجودی است که فضیلت علم را دارد، و به وسیله علم و شناختی که از خود و جهان پیدا کرده است، در تسلط بر موجودات دیگر و دست‌یابی به زندگی راحت‌تر تلاش می‌کند. انسان موجودی است که از زمین پدید آمده و از ناحیه خالقش - یعنی خدای متعال که او را از زمین به وجود آورده است - مأمور عمران و آبادی زمین نیز هست.

کمال علم در انسان مقرون به تمایلات بسیار قوی است که جهت‌دهی رفتار انسان را برای علم و عقل - و نه تمایلات مادی و حیوانی صرف - دچار مشکل ساخته است.

وجود دو معضل اساسی در پیش روی انسان، زندگی انسانی او و وصول به کمال حقیقی‌اش را دچار مشکل و خطر جدی ساخته است.

از يك سو، علم او بسيار محدود است و انسان نسبت به خود و ساير موجودات عالم و نيز نسبت به كيفيت حيات ابدیّاش جاهل است. او موجودي است كه از مبدأ حكيمي خلق شده و زندگي او منحصر به حيات محدود چندده ساله دنيا نيست، و پس از مرگ به عالم ديگري منتقل مي‌شود كه مدت آن، نه طولاني بلكه بي‌نهايت است. رفتار او در اين دنيا علاوه بر اين‌كه در كمالات موجودات ديگر مؤثر است، كيفيت زندگي ابدي او را نيز تعيين مي‌كند. از اين رو، براي اين‌كه انسان بتواند به كمال حقيقيّاش نایل شود، هم بايد خود و ساير موجودات عالم و كمالات آن‌ها را به درستي بشناسد، و هم معرفت كامل و دقيق از عالم آخرت داشته باشد و بداند كه چه رفتارهايي سعادت بي‌نهايت او را در دنياي ديگر تأمین مي‌كند، و کدام رفتار موجب سوء عاقبت او خواهد شد. اما روشن است كه معرفت كامل به خود و موجودات قريب به بي‌نهايت ديگر و نيز جهان آخرت از توان عقل انسان بيرون است.

علاوه بر اين، غير از مشكل محدوديت علم انسان، غلبه هوي و هوس و تمايلات قوي سرکش انسان، معضل ديگري است كه در فراروي دست‌يابي به كمال حقيقي و نهايي او قرار دارد.

به همين جهت، خدای متعال انبياي خود را براي هدايت بشريت فرستاده است تا صراط مستقيم را به او نشان داده و با تعديل تمايلات انسان، رفتارهاي صحيح را به او تعليم دهد.

نجات و سعادت حقيقي و ابدی انسان صرفاً در تبعيت از ادياني است كه خداوند ارسال کرده و دستخوش هيچ‌گونه تحريفي نگردیده است.

بر اين اساس، تمدني كه بشر مي‌سازد، در صورتي قرين به توفيق بوده و سعادت دنيوي و ابدي او را تأمين خواهد كرد، كه بر اساس آموزه هاي انبياي الهي سامان يافته باشد.

اما در مقابل، مخالفان مغرور و متكبر انبياي الهي -عليهم السلام- در طول تاريخ و با توسل به حربه‌هاي گوناگون و از جمله جعل مكاتب و ايدئولوژيهاي مختلف، به دشمني با خداوند و انبياي عظام برخاسته و بشر را از گام برداشتن در طريق هدايت بازداشته‌اند.

يكي از اندیشه‌هاي پرتطرفدار و مسلط بر جهان امروز كه به مخالفت جدّي با اندیشه ديني -به ويژه مكتب حيات بخش اسلام- برخاسته است، اندیشه «مدرن» است.

اين اندیشه كه مخالفت خود را با اديان الهي در عرصه‌هاي مختلف معرفت‌شناختي، جهان‌شناختي،

اقتصادي، اخلاقي و سياسي گسترانده است، با ابداع تکنولوژي و صنايع جديد براي تسلط بر عالم طبيعت و بهره‌وري هر چه بيشتر از آن، با ايجاد تمدن نوين، همه کشورهاي دنيا را تحت تاثير و هجوم وسيع و همه‌جانبه خويش قرار داده است.

امروزه، قوي‌ترين مخالف اندیشه اسلامي که به دشمني همه جانبه با آن برخاسته است، اندیشه و تمدن مدرن است.

از اين رو، فهم درست تمدن مدرن براي مؤمنين به مکتب نوراني اسلام از چند جهت ضروري است:

1- تحول سريع و فراگير فرهنگ غرب، دنياي مدرن را از سده‌هاي پيشين تمدن مغرب زمين، به صورت چشمگيري ممتاز ساخته است. اين تحول فراگير که به دنبال خويش، تکنولوژي و صنايع مختلفي را پديد آورده، سبب شد که بهره‌وري انسان دنياي مغرب زمين از جهان مادي بسيار راحت‌تر و گسترده‌تر شود. به سخن ديگر، قرار گرفتن دنياي مادي در مرکز توجه تمدن غربي و به دنبال آن سعي و تلاش همه جانبه براي تسلط بر طبيعت، موجب گشت که انسان غربي، ابزار و تکنولوژي بسيار قوي و دقيق را بوجود آورد و در اين مسير چنان قرين توفيق گشت که عصر مدرن را به صورت کامل از اعصار سابق جدا کرده است، به طوري که گويا انسان جديدي - از نوع ديگري غير از انسان نوع سابق - پديد آمده است.

مشاهده اين پيشرفت‌ها - اگر بتوان بهره‌وري هر چه بيشتر از عالم طبيعت بدون توجه به خدای متعال را پيشرفت، ناميد - از سوي مشرق زمينيان و نيز ورود تکنولوژي و صنعت غرب به کشورهای شرقي، سبب شد که بسياري از متفکرين، کاملاً تحت تأثير تمدن مغرب زمين قرار گيرند، و با تأثيرپذيري کامل از آن و از دست دادن هويت اصلي خود، با اعتقاد به اين که تنها راه صحيح ترقي بشريت، همان طريقي است که تمدن غرب و جهان مدرن پيموده است، سعي کردند از آن دفاع کنند.

2- از سويي ديگر، دنياي نوين غربي، با روحيه تکبر و قدرت مدارانه خود، فرهنگ و تمدن خود را از جهات مختلف بر فرهنگ و تمدن کشورهای ديگر تحميل کرده است. به اعتقاد آنها هيچ فرهنگي ارزش بقا ندارد. از اين جهت، با توسل به شعارها و ابزارهاي مختلف سعي کردند تا با رخنه در فرهنگ ديگران و استحاله آنها، همه دنيا را تابع فرهنگ و تمدن خويش سازند و در اين مسير از روشها و اهرمهاي مختلف اقتصادي، سياسي و فرهنگي نيز بهره برده است.

3- آنچه که بر ضرورت شناخت تمدن مدرن و اندیشه‌هاي بنيادين آن مي‌افزايد، شرايط و وضعيت حاضر

دنيای اسلام است. حضور غير مشروع تمدن و جهان‌بینی مدرن با لوازم گوناگون آن در عرصه‌های مختلف فرهنگ کشورهای اسلامی و نیز رشد فزاینده گرایش به آن جهان‌بینی، پژوهش دقیق و همه جانبه در شناخت تمدن مدرن و بنیادهای معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، هستی‌شناختی و اخلاقی آن را بیش از هر زمان دیگر لازم می‌سازد.

آنچه که بر حساسیت و اهمیت بیش از پیش آن می‌افزاید، ویژگی اسلامی و هویت دینی ملت‌های جهان اسلام است. از این رو، باید بررسی کرد که آیا تمدن و جهان‌بینی مدرن، با تمدن و جهان‌بینی اسلامی سازگار است، و یا این که بنیادهای تمدن نوین، با جهان‌بینی اسلامی در تعارض است؟

آیا آموزه‌های اخلاقی مدرن، نظام‌های اخلاقی رقیب و از جمله نظام ارزشی اخلاقی اسلام را از صحنه فردی و اجتماعی انسان‌ها بیرون می‌کند، و یا این که بدون تعارض با اخلاق اسلامی و در کنار آن در حیات فردی و اجتماعی مسلمانان حضور می‌یابد؟

معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، اقتصاد و... جهان‌بینی و تمدن مدرن که بر بنیادهای خاصی استوار هستند، نیز در معرض پرسش یادشده قرار دارند. آیا می‌توان بر مبانی تمدن مدرن، تمدن اسلامی را بنا کرد؟

پاسخ دقیق به پرسش‌های یادشده و تبیین نسبت میان تمدن مبتنی بر جهان‌بینی اسلامی و تمدن مبتنی بر جهان‌بینی مدرن از مباحث بسیار اساسی و حیاتی برای اندیشمندان اسلامی و حقیقت‌جویان است.

تمدن

قبل از ورود در بحث باید توجه داشت که در عرصه اندیشه بشری، ابهام مفاهیم و الفاظ بکار رفته در بحث، از دام‌های مهلك و عقل‌سوزی است که با توسل به آن، ظلم‌های بسیاری بر انسان و افکارش رفته است. از این رو، تبیین مفاهیم کلیدی بحث و ابهام‌زدایی از آن و نیز تعیین معنای مورد بحث از میان معانی محتمل و مختلف الفاظ، ضرورت هر بحث و کاوش صحیح و دقیق است. براین اساس، ابتدا واژه تمدن را توضیح می‌دهیم:

تمدن در لغت به معنای خوگرفتن به اخلاق مردم شهرنشین است، [1] اما در اصطلاح، برخی آن را با فرهنگ هم

معنا دانسته اند: «کلمه فرهنگ یا تمدن به مفهوم وسیع کلمه که مردم شناسان به کار می‌برند، ترکیب پیچیده‌ای شامل علوم، اعتقادات و هنرها، اخلاق و قوانین و آداب و رسوم و عادات و اعمال دیگری است که به وسیله انسان در جامعه خود به دست می‌آید.» [2] «برخی دیگر نیز با تفاوت میان فرهنگ و تمدن آورده اند: «تمدن عبارت است از مجموعه دانش‌ها، هنرها و فنون و آداب و سنن، تاسیسات و نهادهای اجتماعی که در پرتو ابداعات و اختراعات و فعالیت‌های افراد و گروه‌های انسانی طی قرون و اعصار گذشته توسعه و تکامل یافته است و در تمام قسمت‌های یک جامعه و یا چند جامعه که با هم ارتباط دارند، رایج است.» [3] یا «فرهنگ شامل عقاید و آفرینش‌های انسانی مربوط به اسطوره، دین، هنر و ادبیات می‌شود، حال آنکه تمدن به حوزه خلاقیت انسانی مرتبط با فناوری (تکنولوژی) و علم اشاره می‌کند.» [4] ویل دورانت نیز در تعریف تمدن آورده است: «تمدن را می‌توان به شکل کلی آن عبارت از نظم‌ی اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند در تمدن چهار رکن و عنصر اساسی می‌توان تشخیص داد که عبارتند از: پیش‌بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر.» [5]

از تعاریف بیان شده می‌توان گفت که تمدن، تجسّد فرهنگ یعنی عقاید و ارزش‌های یک جامعه است که در قالب‌های علمی و صنعتی متجلی شده است. اما نکته اساسی آن است که هر تمدنی دارای مبانی؛ معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی است و فهم و شناخت دقیق یک تمدن بدون شناخت آنها امکان‌پذیر نخواهد بود. کما اینکه شناخت مبانی تمدن دیگر که با تمدن مورد نظر متفاوت و یا متضاد است، کمک زیادی به فهم تمدن مورد نظر خواهد کرد.

براین اساس، در فهم تمدن اسلامی نیز از یک سو، باید مبانی نظری تمدن اسلامی را تبیین کنیم و از سوی دیگر، به بیان ویژگی‌های قوی‌ترین تمدن رائج در دنیا که تفاوت‌ها و تضادهای اساسی با تمدن اسلامی دارد بپردازیم تا در پرتو فهم دقیق آن تفاوت‌ها، به درک صحیح‌تری از تمدن اسلامی دست یابیم.

رویکردی اجمالی به اسلام

در این مقام، به تبیین اجمالی اندیشه اسلامی و ذکر برخی از مولفه‌های مهم آن می‌پردازیم:

1- در دین اسلام، خداوند به عنوان موجودی ماورای طبیعی و مجرد و خالق یگانه جهان هستی و بی‌نیاز

مطلق، مورد پذیرش واقع شده و وجود خداوند امری غیر قابل شک تلقی شده است. قرآن، از زبان پیامبران نقل می‌کند که: «قالت رسلهم أفي الله شكّ فاطر السموات والارض. [6]»

2- جهان، ماهیت «از اویی» دارد؛ یعنی واقعیت جهان واقعیت «از اویی» است. فرق است میان آن که چیزی از چیزی باشد، بدون این که تمام واقعیتش «از اویی» باشد؛ مانند فرزند نسبت به پدر و مادر، که از آنهاست ولی واقعیت وجودیش غیر از واقعیت اضافه و نسبتش به پدر و مادر است. اما جهان ماهیت از اویی دارد؛ یعنی به تمام واقعیتش، انتساب به حق است، واقعیتش و اضافه و نسبتش به حق یکی است و در حقیقت معنی مخلوق بودن همین است. همچنین این جهان ماهیت به «سوی اویی» دارد؛ یعنی همان طور که از اوست، به سوی او هم هست. پس جهان در کل خود یک سیر نزولی را طی کرده و نیز در حال طی کردن یک سیر صعودی به سوی اوست: «انا لله و انّا اليه راجعون، [7] ألا الي اّ تصير الامور. [8]»

3- جهان دارای نظام متفن علّی و معلولی، سببی و مسبّبی است. فیض الهی و قضا و قدر او به هر موجودی تنها از مسیر علل و اسباب خاص خود او جریان می‌یابد.

علاوه بر این، نظام علّی و معلولی به علل و معلولات مادی و جسمانی منحصر نیست. جهان در بُعد مادی خود نظام علّی و معلولیش مادی است و در بُعد ملکوتی و معنوی خود، نظام علّی و معلولیش غیر مادی می‌باشد. میان دو نظام نیز هیچگونه تضادی نیست، و هر کدام مرتبه وجودی خود را احراز کرده‌اند. ملائکه، روح، لوح، قلم، کتب سماوی و ملکوتی و سائط و وسایلی هستند که به اذن پروردگار، فیض الهی از طریق آنها جریان می‌یابد.

4- جهان به صورت یک پارچه، یک واقعیت هدایت شده است، به طوری که تمام ذرات جهان در هر مرتبه‌ای که هستند از نور هدایت برخوردارند، غریزه، حس، عقل، الهام و وحی، مراتب هدایت عامه جهانند: «قال ربّنا الذي اعطي كل شيءٍ خلقه ثم هدي. [9]»

5- بعد از این جهان، جهانی دیگر است، و آن جهان، جهان ابدیت و جهان پاداش و کیفر اعمال است.

بخش عظیمی از آیات قرآن کریم در مقام بیان جهان آخرت و کیفیت اثبات معاد و دفع شبهات نسبت به آن و کیفیت نعمتها و عذابهای اخروی است.

در بعضی از آیات قرآن به پیامبر دستور می‌دهد که نسبت به وقوع قیامت قسم یاد کند: «زعم الّذین

كفروا ان لن يُعْثُوا قُل بلي و ربِّي لتُبعثن ثم لتنبؤنَّ بما عملتم وذلك علي ا يسير. [10]»

6- در دیدگاه اسلامي انسان داراي روح مجرد است:

«و قالوا إذا ضللتنا في الأرض إننا لفي خلق جديد بل هم بلقاء ربهم كافرون، قل يتوفّاكم ملك الموت الذي وُكِّل بكم ثمّ الي ربكم ترجعون. [11]»

روح انسان يك حقيقت جاودانه است و انسان نه تنها در قيامت به صورت زنده محشور مي‌شود، در فاصله دنيا و قيامت از نوعي حيات كه حيات برزخي ناميده مي‌شود و از حيات دنيوي قوي‌تر و كامل‌تر است، بهره‌مند است. در قرآن، حدود بيست آيه به حيات انسان در حال پوسيدگي بدن در فاصله مرگ و قيامت دلالت دارد. [12]

7- ميان اعمال و رفتار دنيوي انسان و زندگي و حيات اخروي او رابطه مستقيمي وجود دارد:

«بلي من كسب سيئة واحاطت به خطيئته فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون والذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون. [13]»

8- عقل انسان در اين دنيا براي هدايت او و سعادت‌مند ساختنش كافي نبوده و به پيامبران نياز دارد:

«كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين امنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه و ان يهدي من يشاء الي صراط مستقيم. [14]»

در مورد قرآن، انكار نزول وحي بر انسان را مستلزم عدم شناخت خداوند مي‌داند: «و ما قدرُوا حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علي بشر من شيء قل من انزل الكتاب الذي جاء به موسي نورا و هدي للناس. [15]»

9- از نكات ياد شده، بدست مي‌آيد كه انسان براي سعادت‌مند شدن و رهايي از جهالت و بطلان و بندگي هوي و هوس و شيطان بايد به خداوند ايمان آورد و به تمام دستورهاي او از نماز، روزه و... عمل كند؛ و در اخلاق نيز تابع ارزشهاي الهي باشد نه هوي و هوس گذراي خود.

در يك سخن، انسان براي اين كه از سطح حيوانيت بيرون آمده و انسان واقعي شود، كاملاً بايد به دستورهائي سعادت آفرين الهي كه در اسلام نازل شده است، گوش فرا داده و در حقيقت تسليم محض باشد. اگر در مورد دستورهائي الهي و پيامبر(ص) با هوي و هوس انساني سازگار نبود، نبايد تابع هوي و هوس خود گردد، بلكه بايد تسليم فرامين خداوند و رسولش باشد: «و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى ا[ورسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم و من يعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبيناً. [16]»

به همين جهت، قرآن روح دين را، تسليم و عبد خداوند بودن و اسلام مي[داند، و غير آن را – هر چه باشد – باطل مي[نگارد: «انّ الدين عند الله الاسلام، [17] و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين. [18]»

10- اصول اخلاقي اسلام نسبي نيست، بلكه اصول مطلق اخلاقي مورد تايد اسلام است.

11- شكاكيت معرفتي باطل است و در اسلام بر يقين معرفتي تايد شده است.

12- معرفت هاي صادق مطلقي در اسلام مورد قبول واقع شده است كه قابل نقد نمي باشد، كما اينكه انسان هاي – مانند انبياء عليهم السلام- با تايدات الهي داراي ملكه عصمت بوده و سخنان آنها به صورت كامل درست مي باشد.

پس از روشن شدن برخي از مهمترين اصول اسلام كه مبناي تمدن اسلامي است، به بيان مباني تمدن مدرن مي پردازيم.

نگاهي گذرا به اندیشه مدرن

در ابتدا لازم است جهت روشن شدن بحث، چهار مفهوم اصلي: مدرن، مدرنيته، مدرنيسم و مدرنيزاسيون را از منظر انديشمندان به ويژه متفكرين غربي توضيح [دهيم.

1- مٌدرن [19]

واژه مدرن كه در لغت به معنای جديد است، از ريشه لاتيني «modo» گرفته شده و به معنای «today of» يعني «امروزين» يا «امر بالفعل و حاضري» است كه به جاي امر موجود در گذشته نهاده شده و مورد قبول

اما در اصطلاح، واژه مدرن به معنی شکل و صورت فرهنگی و اجتماعی خاصی است که اولاً: از جهت تاریخی، امر جدید و تازه‌ای است و ثانیاً: هر آنچه را که مبتنی بر سنت و دین است، کنار زده و تنها عقل ابزاری جدای از وحی را پذیرفته است. بدین جهت، کاملاً از آداب و سنن قدیمی، امور وحیانی و دینی، سحر و جادو و خرافه و... بریده شده است.

نسبت به آغاز عصر مدرن، میان نویسندگان اتفاق نظر وجود ندارد، برخی قرن پانزدهم را شروع دنیای مدرن می‌دانند، [21] عده‌ای معتقدند که سه یا چهار قرن است که عصر مدرن آغاز شده است، [22] و برخی نیز سیمده سال پیش یعنی گالیله را آغازگر عصر مدرن می‌دانند. [23]

اما علیرغم اختلافاتی که در زمینه شروع دوران مدرن، در میان اندیشمندان و متفکران غربی به چشم می‌خورد، همگی بر این امر اتفاق نظر دارند که دوران قرون وسطا، دوران مدرن نبوده بلکه دوران مدرن پس از زوال و افول قرون وسطا آغاز شده است.

به اعتقاد نویسندگان غربی، جهان‌بینی قرون وسطایی، جهان‌بینی دینی و کاملاً تحت سیطره دین بوده است. [24] انسان قرون وسطایی جهان مادی را همانند گهواره‌ای می‌دانسته که با دو طناب و از دو سر به امور دیگری بسته شده و به آنها متصل بوده است؛ یعنی از یک طرف جهان مادی را به خداوند مرتبط و وابسته می‌دانسته و از سویی دیگر آن را به معاد پیوند می‌داده است. از این رو، انسان قرون وسطایی، هر پدیده‌ای را در عالم ماده با توجه به ارتباط آن با مبدأ و معاد، تفسیر می‌کرده است.

اما آنچه که در این مقام شایسته توجه می‌باشد، این است که چرا نزد اندیشمندان غربی، فرهنگ قرون وسطا و اندیشه‌های حاکم بر آن، مدرن و نوین تلقی نمی‌شود؟

ممکن است در گمان عده‌ای پاسخ پرسش مهم فوق این باشد که چون در طول دوران قرون وسطا - که تقریباً ده قرن به طول انجامیده است [25] - هیچ اندیشه جدیدی مطرح نشده است و همه متفکرین بعدی مقلدان اندیشمندان سابق بوده‌اند؛ و بدین جهت، به دوران قرون وسطا، وصف «مدرن» اطلاق نشده است.

ولی روشن است که چنین پاسخی بسیار سطحی و معلول عدم دقت کافی است؛ زیرا نمی‌توان باور کرد که در طول ده قرن، در اندیشه یک امت (که مشتمل بر کشورهای مختلف اروپایی بوده است) هیچ اندیشه جدیدی

مطرح نشده باشد. چنانکه شواهد تاریخی مختلف نیز برخلاف ادعای فوق، گواهی می‌دهند.

در قرن سیزدهم، اندیشه‌های فلسفی و به ویژه کلامی قرون وسطا شخصیت بسیار برجسته‌ای مانند «توماس آکوئیناس» را به خود می‌بیند که اندیشه‌های کلامی جدیدی - نسبت به متفکرین قبلی - ارائه کرده است.

به علاوه در ابتدای قرن هفتم، اسلام ظهور کرده و تمدن جدیدی را به بشریت عرضه کرده است. به طوری که با نفوذ به اروپا مردم آن سرزمین با تمدن اسلامی آشنا شده اند. روشن است که این تمدن، کاملاً جدید و با آموزه‌هایی مغایر با آموزه‌های یهود و مسیحیت بوده است. از این رو، پرسش یاد شده به صورت جدی‌تری اذهان متفکرین را به چالش می‌کشد که چرا به اندیشه‌های جدید در قرون وسطا و نیز به اندیشه‌های اسلامی، واژه مدرن اطلاق نمی‌گردد؟

دقت کافی در پرسش فوق و پاسخی که اندیشمندان غربی به آن داده‌اند ما را به این نکته بسیار مهم رهنمون می‌سازد که در دیدگاه متفکرین غربی و نیز جهان مدرن، هر امر جدید و هر اندیشه نوینی، «مُدرن» نیست؛ بلکه اندیشه مدرن، اندیشه‌ای است که دارای ویژگی خاصی و از هر گونه قیدی به ویژه «قیود دینی» کاملاً رها و آزاد باشد. تا زمانی که آموزه‌های دینی و وحیانی بر اندیشه‌ای حاکم باشد، هر چند آن اندیشه نسبت به اندیشه‌های متفکرین سابق، اندیشه جدیدی باشد، باز هم مدرن نخواهد بود. به همین جهت، تمدن جدید اسلامی که در قرن هفتم در صحنه حیات بشری ظهور کرده است، جدید و مدرن نیست. به دیگر سخن، ماهیت اصلی يك اندیشه یا فرهنگ مدرن آن است که آن اندیشه یا فرهنگ به هیچ روی تحت تأثیر آموزه‌های دینی نبوده و از هر گونه قیود و اندیشه دینی رها و آزاد باشد، چنان که برخی تصریح کرده‌اند: «جهان مدرن وقتی آغاز شده است که بشریت تلاش کرده است تا فعالیت فکری و نظری خود را از تأثیر دین رها و آزاد کند.» [26]

در واقع، انسان مدرن، انسانی است که برخلاف انسان دینی و غیر مدرن که هر امری را از يك سو به خداوند و از سوي دیگر به معاد مرتبط و متصل می‌ساخته است، او تیغی به دست گرفته و از يك طرف اتصال خودش را با مبدأ قطع کرده و از طرف دیگر رابطه‌اش را با معاد بریده است. در دیدگاه انسان مدرن آنچه که شایسته توجه و هدف تلاشهای نظری و عملی انسان می‌تواند واقع گردد، همین دنیای مادی است و بس.

انسان باید سعی کند تا زندگی خویش را در این دنیا سامان دهد، و در این مسیر از هر امری که به نفع رفاه و خوشبختی همین دنیایی اوست، بهره برد. بدین جهت، باید به سراغ طبیعت و امور دیگر رفته و در

اولاً) نباید به هیچ منبع معرفت بخش دیگر - مانند کتب مقدس - توجه کند، و فقط باید به معرفتی که از طریق حس و مشاهده و عقل محاسبه‌گر او حاصل شده است، اعتماد کند. از این رو، هیچ معرفتی از نقد مصون نبوده و هیچ کس نمی‌تواند ادعای عدم خطا پذیری کند. علاوه بر این، برای معرفت به هر ادعایی باید بتوان به صورت باز و معتبر، مبانی و علل آن ادعا را مورد بررسی و تحقیق قرار داد. براین اساس، اگر ادعایی مبتنی بر امور غیبی و مستند به آنها باشد، هیچ گونه اعتباری ندارد. [27] در واقع، هیچ مرجع قابل اعتمادی غیر از عقل مبتنی بر حس و تجربه وجود ندارد؛ و در جهان خارج نیز هیچ شیئی بالاتر و ورای آنچه عقل انسان با کمک حواس ظاهری خود اثبات می‌کند، موجود نیست. [28]

ثانیاً) هدف معرفت، رمزگشایی از معانی موجود در بافت و ساختمان جهان نیست تا از این طریق بخواهیم طبق طرح و هدف خداوند عمل کنیم. بلکه معرفت عبارتست از هر آنچه که در ما قدرت پیش‌بینی و ضبط و مهار طبیعت را ایجاد کند، تا از این رهگذر بتوانیم زندگی مطمئن‌تر و شاید راحت‌تری داشته باشیم. بدین ترتیب، ارزش معرفت يك ارزش ابزاری است. [29]

در رفتارهای عملی و تعیین خط و مشی و ارزشهای زندگی نیز انسان صرفاً باید به خودش اعتماد کند، و هیچ موجود دیگری و یا هیچ منبع معرفتی دینی، حق دخالت در تعیین ارزشهای زندگی را ندارد، و اگر چه ممکن است انسان در تشخیص خود اشتباه کند، ولی ارتکاب اشتباه مستلزم و مجوز آن نیست که مرجع دیگری از بیرون برای انسان، جهت‌ها و ارزشهای زندگی را تعیین کند. [30] به دیگر سخن، انسان معیار همه چیز است. (اوما نیسم)

انسان محور شده در دنیای مدرن با نفي هرگونه موجود مجرد و ماورایی و در نتیجه نفي وجود روح مجرد، در صدد تعیین ملاک در همه جهات نظری و عملی است؛ و در این جهت، هیچ نیازی به منابع دیگر غیر از عقل خود ندارد. به اعتقاد انسان مدرن، دین و آموزه‌های دینی حق دخالت در هیچ يك از حوزه‌های معرفتی بشر - اعم از نظری و عملی - را ندارند و همه چیز باید تبیین این دنیایی پیدا کنند. (سکولاریسم) به عنوان مثال، در تعیین ملاکهای اخلاقی، انسان باید صرفاً سود دنیوی و مادی خود را در نظر گرفته و از آن جهت که يك وجود مادی صرف بوده و هیچ ارتباطی با مبدأ و معاد ندارد، در مورد آن داوری کند. از این رو، هر چه که انسان در تشخیص خود خوب بداند و به دنبال آن بوده و آن را بخواهد خوب است، و از هر چه که متنفر باشد، آن امر بد است. یعنی مرجع تشخیص خوبی‌ها و بدی‌ها و تمام ارزشهای اخلاقی، امیال و خواست بشر است، چنان که بنتام در این مورد می‌گوید: «خوب یعنی خواستنی و

نتیجه آن که، دنیای مدرن وقتی آغاز گشته است که انسان و خواستها و امیال او محور همه عالم شده و تمام تلاشهای عملی بشر نیز نقش ابزاری داشته و هدف آن تسلط هر چه بیشتر بر عالم طبیعت و زندگی راحت‌تر و به دیگر سخن ارضای هر چه بیشتر و بهتر امیال مادی بشر است و به هیچ روی آموزه‌های دینی و ماوراء طبیعی در حیطه حیات بشر نباید دخالت کند.

در نتیجه، هر اندیشه و امر جدیدی، مدرن نیست. اگر اندیشه‌ای تحت تأثیر دین بوده و حتی اگر در زمان قبل سابقه‌ای نیز نداشته بلکه در زمان حاضر مطرح شده باشد، باز هم یک اندیشه سنتی و غیر مدرن است. اما اگر اندیشه‌ای، انسان و عالم ماده را محور همه امور قرار داده و در صدد نفی هرگونه مرجعیتی - چه دینی و چه غیر دینی- و رای عقل ابزاری معتمد بر حس بشر باشد، چنین اندیشه‌ای مدرن است هر چند که در زمان‌های قبل نیز سابقه داشته باشد. به عنوان مثال، اندیشه انسان محوری در حدود دو هزار و ششصد سال قبل توسط سوفسطائیان مطرح شده است. این جمله پروتوگوارس مشهور است که: «انسان مقیاس همه چیز است». [32] در عین حال این اندیشه، یک اندیشه مدرن بوده و توسط جهان‌بینی دنیای مدرن کاملاً پذیرفته شده است.

همچنین، همجنس بازی که در دنیای جدید و جوامع مدرن مورد قبول قرار گرفته است - و در تضاد با مدرن بودن نیست - عمل و رفتاری است که قرآن آن را به قوم حضرت لوط علیه‌السلام (یعنی چند هزار سال قبل) نسبت می‌دهد. [33]

تأمل در موارد فوق این نکته مهم را روشن می‌سازد که قدیمی یا جدیدی بودن یک اندیشه یا رفتار حاکی از مدرن بودن یا عدم آن نیست، بلکه ملاک مدرن بودن، بریدگی از هر چه غیر انسان و دنیای مادی است - مانند خدا و دین و سنت‌های دیگر - و محور قرار دادن انسان و امیال او و نیز دنیای مادی است. در یک کلام، دنیای مدرن یعنی «اعتقاد و باور به علم و عقل آدمی به جای اعتقاد به حقیقت وحی و خداوند». [34]

2- مدرنیته [35]

برای واژه مدرنیته که در لغت به معنای «تجدّد» و جدید شدن است، در اصطلاح تعریف‌های گوناگونی ارائه شده است که در اینجا به برخی از تعریف‌های بیان شده اشاره می‌شود:

الف) مدرنیته، اعتقاد به این امر است که انسان، موجودی مختار، آزاد و عاقل بوده و می‌تواند سرنوشت خود را خود، تحت کنترل درآورد. [36]

ب) مدرنیته یعنی روزگار پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی (اسطوره‌های، دینی، اخلاقی، فلسفی و...)، رشد اندیشه علمی و خردباوری، افزون شدن اعتبار دیدگاه فلسفه نقادانه همراه با سازمان‌یابی تازه تولید و تجارت، شکل‌گیری قوانین مبادله کالاها و به تدریج سلطه جامعه مدنی بر دولت. [37]

از تعاریف فوق بدست می‌آید که:

مدرنیته (جدید شدن) عبارت است از يك جریان و تحوّل در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و... که با محوریت انسان و تکیه بر آزادی همه جانبه او و نیز اعتماد به عقل بشری و اصالت دادن به فرد، در صدد تحلیل همه اشیاء اعم از طبیعت، ماوراء طبیعت، ارزشها... برآمده است، و با اندیشه تغییر و نو کردن دائمی حیات همه جانبه انسانی، هر آنچه که در مقابل او واقع شود - مانند دین، آداب و رسوم و سایر سنتها را - نفی می‌کند.

3- مدرنیسم [38]

این واژه که در لغت به معنای «تجدد گرایی» است، در اصطلاح، گرایش خاص فکری است که دارای مؤلف‌های خاص است. برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های این گرایش فکری - که ممکن است آن ویژگی‌ها را مبانی اساسی مدرنیته بدانیم - به قرار زیر است:

1- از لحاظ معرفت شناختی، «مشاهده‌گر»، «آزمایش‌گر» و «تجربه‌گر» است. به عبارت دیگر، یگانه راه وصول به معرفت حقیقی را مشاهده، آزمایش و تجربه حسّی ظاهری می‌دانند. [39]

2- فقط به عقل ابزاری، جزیی و استدلال‌گر قائل است. یگانه شأنی که این عقل دارد، این است که گزاره‌هایی را که حاصل مشاهده، آزمایش و تجربه حسّی ظاهری‌اند، در قالب استدلال‌های منطقی بریزد و نتایج جدیدی ارائه کند، تا با شناخت جهان، در پیش‌بینی حوادث آینده سعی کرده و به دنبال آن، جهان طبیعت را ضبط و مهار سازد. [40]

به دیگر سخن، این عقل صرفاً محاسبه‌گر و مصلحت اندیش است، یعنی داشته‌های تجربی خویش را در قالب

استدلال منطقی می‌ریزد تا به نتیجه‌ای دست یابد که مصلحتی را برای انسان، تأمین یا مفسده‌ای را از او دور کند. این عقل تنها به سود و زیان انسان در این دنیای زمینی می‌اندیشد و به هیچ منبعی متصل نیست. عقل ابزاری محاسبه‌گر، اگرچه با روش تجربی در صدد شناخت طبیعت و اشیای طبیعی است، اما هدف آن کشف قواعد حاکم بر آن برای مهار و به سلطه کشیدن آن در مسیر اهداف و اغراض مادی انسان است. [41]

آنچه در باره ماهیت و ویژگی عقلانیت ابزاری گذشت، جنبه دنیوی آن را روشن می‌کند. این نوع عقلانیت تنها مربوط به امور مادی و شیوه زندگی این جهانی است. به عبارت دیگر، با مسائل مربوط به تدبیر حیات جمعی، از خانواده کوچک‌ترین واحد اجتماعی - تا سطح کلان مدیریت جامعه، سروکار دارد. مقولاتی چون شیوه معیشت خانوادگی، سامان‌دهی روابط کلان اجتماعی، برنامه‌ریزی در جهت بهره‌وری بهتر در زمینه‌های اقتصادی، به کارگیری بهترین ابزار در رسیدن اعضای جامعه به اهداف مشترک جمعی، همگی در حوزه این عقلانیت قرار می‌گیرند. در عوض، موضوعات مرتبط به سنجش درستی و نادرستی هدف، وظیفه و تکلیف، عواطف و احساسات انسانی، هیچ‌کدام در دایره این نوع عقلانیت قرار ندارند و بی‌تردید جزء عقلانیت ارزشی به حساب می‌آیند که از نگاه «وبر» متعلق به دنیای ماقبل مدرن و یا دنیای سنتی است که دین نیز از همین جهان است.

وجه دیگر عقلانی شدن که بر دنیوی و سکولار شدن اثر می‌گذارد، «افسون‌زدایی» از دنیا است که در آن احساس شخصی فرد در باره تعلق و معنا داشتن زندگی به کلی خراب و دگرگون شده و باعث معمولی شدن مفاهیم پرهیبت و محترمی مانند دین می‌شود. بنابراین، منظور از توصیف دنیای جدید به عقلانی شدن، آن است که زندگی انسان مدرن بدون رمز و راز شده است و این‌گونه امور ارزش و اعتبار خود را در متن زندگی از دست داده است.

وبر در کتاب دانشمند و سیاستمدار می‌نویسد:

عقل‌گرایی، بیشتر این معنا را می‌دهد که ما می‌توانیم یا باور داریم که هر لحظه می‌توانیم ثابت کنیم اصولاً هیچ قدرتی اسرارآمیز و غیر قابل رؤیتی در زندگی وجود ندارد. خلاصه اینکه ما می‌توانیم از طریق فرضیه و پیش‌بینی بر همه چیز مسلط شویم. این به معنای پایان رؤیا بافی در باره جهان است. از این پس برای ما همانند وحشی‌ها که به وجود این‌گونه نیروها معتقدند این مسئله وجود ندارد که به جادو متوسل شویم و به تسلط بر ارواح اقدام کنیم یا از آنها چیزی بخواهیم. بلکه در عوض، برای حل مشکل خود از تکنیک و فرضیه، استفاده می‌کنیم و این همان مفهوم اساسی روشنگری است. [42]

روشن است که اگر مناسبات اجتماعی را بر مبنای این نوع عقلانیت تعریف کنیم و آن را یگانه شیوه اداره جوامع امروز بدانیم، دین و ارزش‌های دینی در آن جایگاهی نخواهند داشت. «راجر تریگ» در این باره می‌نویسد:

وقتی عقلانیت صرفاً بهینه‌سازی سود دانسته شود و سود اساساً آن چیزی تلقی شود که قابل اندازه‌گیری است، غیر ممکن است که عقل را برای پرسش از ارزش اصلی هر فعالیت به کار ببریم. نظریه پردازان عقلانیت ابزاری ابداع نمی‌توانند عقلانیت دین را به منزله یک فعالیت، مورد بحث قرار دهند. پرسش، به این تبدیل می‌شود که آیا فرد با شرکت کردن در مذهب، به اندازه کافی، سود عائدش می‌شود یا نه؟ درست همان‌گونه که آیا رفتن به مسابقه فوتبال نشان می‌دهد که به زحمتش می‌ارزد یا نه؟ [43]

3- «مادیگرا» است؛ یعنی به عوالمی غیر از عالم ماده و مادیات قائل نیست. [44] این موضوع وجود شناختی البته نتیجه‌گريزناپذیر دو ویژگی قبلی است؛ زیرا بنابر این امر که فقط از راه مشاهده، آزمایش و تجربه حسّی ظاهری بتوان، به معرفت حقیقی دست یافت و عقل نیز، کاری جز سر و سامان دادن به مواد خامی که از آن راه بدست آمده است، نداشته باشد، طبعاً به تدریج آنچه قابل مشاهده، آزمایش و تجربه است با «واقعیت» و «موجود» یکسان و معادل گرفته می‌شود و لازمه این معادله هم چیزی نیست جز این اعتقاد که آنچه قابل مشاهده، آزمایش و تجربه نیست، موجود نیز نمی‌باشد.

4- در مسأله وجود خداوند، موضع «انکار» یا لا اقل «لا أدريگري» دارد. [45]

5- «انسانگرا» است؛ یعنی خدمت به انسان را یگانه و نخستین هدف می‌داند. و به عبارت دیگر، انسانیت را در جایگاه خداوند می‌نشانند و معتقد است که همه چیز و همه کار باید در خدمت انسان باشد. [46]

6- مخالف هر گونه تعبد نسبت به هر شخص است و هیچ‌کس را فوق سؤال و چون و چرا نمی‌داند، و از همه دلیل و برهان مطالبه می‌کند. [47]

7- به لحاظ اخلاقی «عاطفه‌گرا» است؛ یعنی احساسات و عواطف را خاستگاه همه افعال اخلاقی و یگانه داور خوبی و بدی و درستی و نادرستی اخلاقی می‌داند. [48]

4- مدرنیزاسیون [49]

مقصود از مدرنیزاسیون - یا متجدد سازی - فعالیتی آگاهانه و اختیاری در جهت تحقق و پیاده کردن مؤلفه‌ها و فرهنگ مدرنیته در جوامعی است که فاقد آنها هستند.

فعالیت و فرایند متجدد سازی، مستلزم تغییراتی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در کشورهای توسعه نیافته با عنایت به مدل و الگوی پیشرفته و پیچیده‌تر سازمانهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای غربی است.

این فرایند از طریق تئوریهای جامعه شناختی، مورد مطالعه و تعریف دقیق قرار گرفته و براساس این تئوریها، جوامع به دو نوع تقسیم شده است:

جامعه سنتی (که می‌توان آن را به تعبیر دیگر جامعه «روستایی»، «عقب مانده» یا «توسعه نیافته» نامید) و جامعه مدرن (یا «جامعه شهری»، «توسعه یافته» یا «صنعتی»).

همچنین مطابق این تئوریها، ساختارهای اجتماعی جوامع مختلف براساس قوانین عمومی و مشابه خاصی، حرکت کرده و دارای روند دائمی پیشرونده است. بدین جهت، تمام جوامع از یک روند تاریخی مشابهی - یعنی گذر از یک نوع به نوع دیگر - تبعیت می‌کنند. بر این اساس، چنین فرض شده است که جوامع سنتی باید تابع الگویی باشند که جوامع غربی آن را به کار بسته‌اند و در حقیقت، تئوریهای متجدد سازی در صدد آن هستند که سازمانهای جوامع غربی و متغیرهای این جوامع صنعتی را مشخص کرده تا آنها را در کشورهای توسعه نیافته به اجرا در آورند.

از این رو، مدرنیزاسیون و متجدد سازی، معادل با «غربی سازی» [50] تلقی شده است.

پیش‌فرضهای زیربنایی متجدد سازی عبارتند از: سکولاریسم، ماتریالیسم، فردگرایی و اعتقاد به پیشرفت از طریق علم تجربی و تکنولوژی. [51]

دقت در محتوای اصطلاحی واژه‌های مدرن، مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون روشن می‌سازد که اندیشه مدرن، بریده از هرگونه باورهای ماوراءطبیعی و دینی و به سخن دیگر «سکولار» است. تمدن ساخته شده بر چنین مبنایی، تمدنی است که انسان را مالک جهان دانسته و جهت برطرف کردن نیازهای صرفاً مادی او هر عملی را که خودش تشخیص داده باشد، انجام می‌دهد.

علوم تجربی، صنعت و تکنولوژی جدید دنیای مدرن، چهره ظاهری این تمدن است که به وسیله آن، جهان بینی مدرن خودنمایی کرده و بر جهان مسلط شده است. به گونه ای که شاخصه اصلی تمدن سکولار و ضد دین مدرن غرب، علوم تجربی، صنعت و تکنولوژی جدید آن است، از این رو، مناسب است اندکی این ویژگی و لوازم آن را نیز تبیین کنیم.

لوازم تمدن مدرن

یکی از لوازم اصلی تمدن مدرن، «ساینسیسم[52]» (علم تجربی گرایی) است. علم تجربی به ویژه در عصر جدید توانسته است تکنولوژی و صنایع مهمی را برای بشر به ارمغان آورد؛ و از این رهگذر، زندگی و دنیای مادی بشر را تا حدی و از بعضی حیثیات، راحت تر کند. بیماریهایی که در دوران نه چندان دور، برای بشر لاعلاج تلقی می شده است، امروزه به مدد پزشکی توسعه یافته جدید، به راحتی درمان می شود. سفرهایی که انسان می بایست ماهها و بلکه سالها آن را پیموده و در مسیر راه خود با هزاران خطر انسانی، حیوانی و طبیعی مواجه بوده است، در این عصر به برکت تکنولوژی جدید در زمان بسیار کم می پیماید. مشکلات ناشی از تاریکی در این عصر با اختراع برق و استفاده های بسیار گوناگون از آن رفع شده است.

اما آنچه که شایسته تأمل است، این است که این تحولات موجب گشته است که انسان نوین، خود را از حیثیت جهان بینی و نیز بُعد هستی شناختی اش، محدود در این عالم مادی کرده و جز زندگی دنیوی و بهره وری هرچه بیشتر از آن، هدف دیگری را دنبال نکند؛ به ویژه با رد هرگونه ابزار معرفتی دیگر و نیز معارف به دست آمده از آن ابزارها و به ویژه با عدم توجه به محدودیتهای بسیار متنوع و مختلف روش تجربی، علم تجربی و روش آن را یگانه معیار بررسی معارف دیگر و صحت و سقم آنها تلقی کند.

علوم تجربی مدرن، مقرون به مؤلفه هایی است که آن را کاملاً از علوم تجربی قبل از خودش ممتاز می سازد.

علوم تجربی در زمان قرون وسطی، در صدد معرفت به جهان و شناخت اسراری بود که خدای متعال در خلقت جهان به کار برده بود، تا از این طریق بر خداشناسی اش بیافزاید. اما در دنیای جدید، علوم تجربی در پی کشف اسرار الهی نیست. بلکه هدف عمده آن، شناخت جهان به قصد مهار و تسلط بر آن برای

بهره‌وری هر چه بیشتر از عالم طبیعت است.

در عصر جدید بر اساس تبیینهای فلسفی انجام شده، جهان خالی از جلوه‌های الهی دانسته شد و در نتیجه به طبیعت با نگاهی ابزاری نگریسته شده است. از این رو، هدف علم، تمجید خداوند نیست، بلکه هدف تازه آن، بسط تسلط انسان بر طبیعت است. در این مرحله علم، بیشتر انسانی و کمتر الهی است. [53]

در میان عالمان علوم تجربی، می‌توان «فرانسیس بیکن» را بنیانگذار علم جدید نامید. او با کار و تلاش خود موجب گشت تا هدف و دیدگاه علم جدید، به طور کلی از هدف علم سنتی فاصله گیرد. هدف علم جدید، تسلط بر طبیعت و دیدگاه آن به طبیعت و جهان، دیدگاهی مکانیکی بود. «بیکن» جهان را با چشمانی دیگر – متفاوت از دیدگاه یونانیان قدیم – می‌نگریست. او نمی‌خواست فقط به تماشای طبیعت بنشیند، بلکه می‌خواست روشی برای کنترل آن بیابد.

علم در نظر یونانیان، فقط عبارت از مطرح کردن چراهایی متافیزیکی چیزها بوده است. ولی او معتقد بود که علم باید درباره چگونگی چیزها تحقیق کند، و هدف صحیح علم نیز جز به دست آوردن کشفیات و قدرتهای جدید نیست. [54]

بیکن بر این امر تاکید می‌کند که علم باید منتهی به عمل شود و علمی که انتزاعی صرف باشد و نتوان نتایج عملی خاص و مفیدی از آن در زندگی بدست آورد، ارزشی ندارد. در نظر بیکن، داشتن علمی که منتهی به عمل می‌شود، سبب برتری انسانی بر انسان دیگر می‌شود، تا آنجا که انسان دارای چنین علمی را می‌توان خدای انسان دیگر نامید. او در این مورد می‌نویسد:

«این قول که گفته‌اند «انسان خدای انسان است» کاملاً قابل قبول است، هم از لحاظ کم و نیکوکاری و هم از لحاظ شرائط زندگانی. اما اختلاف موجود بین انسانها نه از ناحیه خاک است، نه از ناحیه آب و هوا و نه از ناحیه نژاد، بلکه از برکت فنون است. [55]»

در نظر «چرچ»، بیکن متهم است که فلسفه را از بالا به پائین آورده است، و مقصود این است که انسانها را تشویق کند که در پی منافع مادی خود باشند و به جای پرداختن به مسائل مابعدالطبیعی و تأمل در مبادی مافوق‌الطبیعی، که از حوصله عقل و حوزه علم انسان بیرون و بی‌حاصل است، به مطالعه طبیعت و کشف قوانین طبیعی اهتمام ورزند، که امری ممکن و سودمند است. [56]

برخی از نتایج و پیامدهایی که به لحاظ منطقی و یا روان‌شناختی، از علوم تجربی، صنعت و تکنولوژی و به عبارت دیگر از تمدن جدید به دست آمده‌اند، عبارتند از:

1- تبیین علمی جهان و بی‌هدفی

دین در نهاد خود جهان را هدفمند دانسته و پدیده‌های جهان را بر اساس اهداف و اغراض تبیین می‌کند. ولی ویژگی علوم تجربی جدید این است که کاملاً این تبیین را کنار گذاشته و به دنبال تبیین پدیده‌ها از طریق علل فاعلی مادی و طبیعی آنهاست. «ایان باربور» در این مورد می‌گوید:

جستجوی غایات تا حدی نتیجه این تصوّر بود که هر چیز برای خود جایی در سلسله مراتب هستی دارد؛ چرا که آفریده خداوندی هست که قصد و غایت دارد. فرض کنید کسی بپرسد: چرا آب در فلان درجه به جوش می‌آید...؟ دانشمند امروزه احتمالاً درجه معین و معلوم را به سایر بوده‌ها و قوانین و نظریه‌های مربوط به ساختمان مولکولی ربط می‌دهد، ولی سرانجام به نقطه‌ای می‌رسد که می‌گوید: این دیگر يك واقعیت مبرم و توجیه‌ناپذیر است و پرسش از این که چرا چنین است، بی‌معنی است. [57]

به دست دادن تبیین غایی يك واقعه، ارائه يك هدف و علّت غایی آن پدیده است. ولی به دست دادن تبیین ماشین‌انگارانه و مکانیکی، [58] (که همان تبیین علمی است) ارائه علّت فاعلی مادی آن واقعه است. – تبیین ماشین‌انگارانه را می‌توان تبیین از طریق قوانین طبیعی نیز تعریف کرد.

ویژگی مهمّ نگرش نوین که از علم به دست آمده، این است که جهان‌نگری آن تقریباً ماشین‌انگارانه است

پس از انقلاب علمی قرن هفدهم، این تلقّی که پدیده‌های طبیعی عالم همانند يك ماشین هستند و نباید برای آنها به دنبال هدف بود، به يك تلقّی رایج تبدیل گردید.

امّا نکته مهمّ‌تر این که این اندیشه که عالم يك ماشین است، سریعاً همه اروپا را فرا گرفت و بسیاری از متفکّرین غربی معتقد شدند که نه تنها جهان طبیعت يك ماشین است، بلکه هر چیزی در دنیا يك ماشین است.

«هائز» بدن انسان را با يك ماشین مقایسه کرد. «هیوم» در قرن هجدهم نوشت: «به دور تا دور دنیا نظری بیا کنید. چیزی به جز يك ماشین عظیم نخواهید دید که به تعداد بی‌شماری از ماشینهای کوچکتر

بر این اساس، تنها تبیین قابل قبول، تبیین علمی و ماشینی است و تبیین غایی، تبیینی «غیرعلمی» است. «برتراند راسل» پس از ارائه شرحی در باب علم، در قطعه مشهوری نوشت: «به طور خلاصه، جهانی که علم برای اعتقاد ما عرضه می‌کند، تا بدین حد و حتّی بیش از این بی هدف و تهی از معناست.» [60]

2- زوال تبیینهای ماوراء الطبیعی و حذف خداوند

نتیجه منطقی تبیین ماشینی جهان که روح علوم تجربی جدید است، زوال تبیینهای ماورایی است.

وقتی از يك طرف پدیده‌ها را نباید با اهداف آنها در نظر گرفت و صرفاً باید از طریق علّت فاعلی تبیین شوند؛ و از طرف دیگر علّت فاعلی نیز منحصر و محدود به فاعل طبیعی است و خداوند نیز بر اساس تفسیر دانشمندان غربی دخالت در عالم ندارد؛ در نتیجه، هر پدیده‌ای از طریق پدیده‌های دیگر طبیعت تبیین می‌شود و نیازی به ارتباط آن با خداوند یا موجودات ماورایی دیگر نیست.

در واقع، این اندیشه علمی به معنای اصالت طبیعت و «سکولاریسم» تمام عیار است؛ زیرا معتقد است که یگانه توضیح قانع کننده هر پدیده در طبیعت، پیوند آن به شیوه منطّم با پدیده‌های دیگر و نشان دادن این واقعیّت است که آن پدیده مصداق و نمونه‌ای از يك الگوی تکرار شونده است. از این رو، هر گونه تبیین ماورایی، رو به افول نهاد. [61]

اندیشه سکولاریستی فوق، آرام آرام از اندیشمندان تجربی غرب به میان مردم عادی نیز سرایت کرد، و مردم عادی هم معتقد شدند که خداوند هیچ نقشی در جهان ندارد؛ و علّت زلزله، خشکسالی، طوفان و...، گناهان مردم، ظلم، امور ماورایی و خلاصه اموری که نتوان از آن تبیین علمی و دنیایی ارائه داد، نیست. بلکه حادثه و پدیده دنیایی، علّتی دنیایی و تبیین این جهانی دارد. از این رو، اموری از قبیل دعا و نماز و عبادت در زندگی انسان نقشی ندارند، و به جای توجّه به خداوند و خودشناسی و خودسازی، تمام توجّه انسان باید به طبیعت و شناخت آن، جهت کنترل و مهار و تسلّط بر آن معطوف گردد.

3- نسبی شدن ارزشهای اخلاقی

از نتایج عمده تمدن مدرن، انتقال منشأ و مرجع ارزشهای اخلاقی و اجتماعی از خداوند و دین، به انسان است؛ زیرا وقتی خداوند در تحولات این عالم دخالتی ندارد، طبیعی است که انسان نیز به عنوان یک پدیده از پدیده‌های عالم از این قاعده مستثنی نیست.

انسان همانند پدیده‌های دیگر، مثل یک ماشین عمل می‌کند، و نباید برای رفتارهای او تبیین فرجام شناسانه ارائه کرد، بلکه رفتارهای او نیز براساس قواعد ماشینی و علل فاعلی طبیعی تبیین می‌شود؛ و اگر هنجار و ارزشی در نظر گرفته می‌شود، باید بر اساس همین فرایند مورد لحاظ واقع شود.

از طرف دیگر، طبیعت نیز که صرفاً یک ماشین و زنجیره‌ای از علت‌هاست، نمی‌تواند برای انسان ارزش و هنجار آفرین باشد. در حقیقت، توقع پاسخ مسائل ارزشی و اخلاقی از طبیعت و واقعیت، ناشی از عدم دقت و خلط میان واقعیت و ارزش است.

بنابراین، انسان باید بدون نیاز و توجه به آموزه‌های دینی و نیز پدیده‌های طبیعی، ارزشهای خود را از درون تجربه زندگی فردی و اجتماعی خود به دست آورد، و چون این تجربیات در حال تحول و تغییر هستند، ارزشها نیز تغییرپذیر بوده و نسبی می‌باشند.

«هابز» با پذیرش تمام عیار نسبیت ارزشهای اخلاقی می‌نویسد:

هر انسانی به سهم خود، آنچه را که خودش دارد و برای او لذت بخش است، خوب و آنچه را ناخوشایند اوست، بد می‌نامد. به همان اندازه که هر انسانی با دیگری از حیث نهاد فرق دارد، راجع به تمایز عام بین خوب و بد نیز، با یکدیگر فرق دارند. چیزی مانند خیر مطلق بدون لحاظ نسبت وجود ندارد. [62]

بدین ترتیب، هابز به صورت کامل، اخلاقیات انسانی را تابع امیال بشر می‌داند و در نظر او، «خوب» و «بد» اسامی ساده‌ای هستند که ما به موضوعات مورد علاقه یا نفرت فردی خاص خود داده‌ایم. هیچ قانون خوب و بدی که ریشه در ماهیت خود موضوع داشته باشد، وجود ندارد. بلکه این مفاهیم متعلق به آن کسی است که آنها را به کار می‌برد؛ یعنی هر آنچه موضوع هر یک از این امیال و خواهشهای آدمی باشد، «خوب» به شمار می‌رود؛ و هر آنچه موضوع نفرت و بیزاری او باشد، «بد» خوانده می‌شود، و نیز هر آنچه موضوع بی میلی وی قرار گیرد، «بی‌ارزش» محسوب می‌گردد. [63]

البتّه میان دو معنا از نسبی گرایی باید فرق نهاد:

الف - این که اقوام مختلف، اخلاقیات مختلف دارند.

ب - این که اخلاقیات هر قومی برای همان قوم صحیح نیز می‌باشد.

میان این دو معنا فرق است. عینا همان فرق میان این که بگوییم آدمیان در يك عصري گمان می‌بردند که زمین مسطح است، و در دیگری بگوییم در آن عصر زمین مسطح بود، وجود خواهد داشت. این معنای دوم از نسبی گرایی است که خصیمیه نگرش تمدن مدرن است. [64]

4- دربند دیدن جهان

در دنیای جدید، پدیده ها به صورت مکانیکی، قسری و با فشار عوامل بیرونی تحلیل می‌شوند، بخلاف دوران گذشته که براساس محرک های درونی تحلیل می‌شده است. جهان طبیعت برای علم جدید، جهانی ست مالا مال از عواملی که اشیاء را مجبور می‌کنند تا برخلاف طبع، به طرفی بروند یا اثری از آنها سر بزنند، در حالی که جهان طبیعت برای گذشتگان، طبیعی بود و قسر (اجبار و تحمیل) در آن دوام نداشت. آنان امور طبیعی را مطالعه می‌کردند و امروزیان امور غیر طبیعی را. آنان از طباع سراغ می‌گرفتند و اینان از قاسر. به نظریه جاذبه نگاه کنید که سیارات و اجرام سماوی را به اجبار در فضا و در مدارات خاصی جای داده است. به هوا نگاه کنید که می‌خواهد بگریزد اما جاذبه اجازه اش نمی‌دهد. به مرکبات در شیمی نظر کنید که چگونه عناصر در آنها با پیوندهای الکترونی مهار شده اند، به خون بنگرید که فشار تلمبه قلب آن را به جبر می‌راند. آنچه بر روی آب می‌ماند نیروها آن را می‌رانند و به آب راه نمی‌دهند و آنچه در آب می‌رود نیروها آن را به کام می‌کشند. جهان یک جهان «در بند» است. هیچ چیز را در علم اجازه نمی‌دهند که مدعی شود از سر طبع و میل کاری را کرده است. از همه چیز می‌پرسند چه شد و کدام عامل بیرونی اقتضا کرد که چنان کنی. علم امروز «قسرزده» و بیرون گرا است در حالی که علم دیروز «طبع زده» و درون گرا بود. این دوگونه بینش، دو گونه علم آفریده و می‌آفریند. [65]

5- سست شدن اعتقاد به خدا و شیوع دنیاگرایی

با رشد علم و تورم تکنیک، اعتقاد به خدا سست شد و اخلاقی دنیایی و بینشی غیر معنوی به جای ایمانهای مذهبی نشست. علو و فساد، دامنگیر شد و زمین جای آسمان را گرفت. غول ماشین، رهوارترین مرکب و شایسته ترین ابزار برای کسانی بود که از خدا روی برتافته بودند و در پی مکیدن طبیعت و

چشیدن قدرت و تسخیر جهان و تحقیر انسان بودند. طعمه طبیعت و طعام صنعت جز بر حرص و شیطنت آنان نیفزود. [66]

6- سرعت گرایي و فزون طلبی

تکنولوژی و صنعت برخاسته از علم مدرن که مهمترین ویژگی تمدن نوین را تشکیل می دهد، موجب فزون طلبی بشر است. ماشین می کوشد تا نتیجه بهتر یا محصول بیشتر را در زمان کمتر تولید کند و از این رو سرعت گرا و فزون طلب است. صنعت گران، اگر منعی تکنیکی یا محیطی در پیش نداشته باشند کمترین درنگی در ساختن ماشینهای شتابنده تر و یا کارگاههای مولدتر نخواهند داشت. ساختن کنکوردهایی که آدمی را سریع تر به مقصد می رسانند و قرصهایی که درد را سریع تر تسکین می بخشد با هم ربط وثیق دارند و هر دو نشان می دهند که ماشین تا کجا مرکب مناسبی برای فزون طلبی بی صبری ذاتی آدمی بوده است و این نفت، آن آتش خفته را چگونه شعله ورتر ساخته است. [67]

7- رقابت خیزی و خصومت طلبی

فزون طلبی، رقابت خیز و خصومت آفرین هم هست. آدمی را در جاده سبقت گرفتنهای بی هدف و کور می اندازد و نفس برنده شدن در رقابت را هدف او می سازد و هم ازین روست ساختن ماشینهای هر چه شتابکارتر، مولدتر و موثرتر، چنان محوری می یابد که آدمی را به دنبال می کشاند و جاده بی پایانی را که از میان رقابتهای و خصومتهای عبور می کند در برابر وی می نهد و همین است آنچه دینامیسم درونی رشد تکنیک نامیده می شود. هر ماشین، علامت می دهد که تکمیل من و افزودن بازدهی من در گرو گشودن کدام گره است و آدمی ناآرام و ملتهب است تا قدم بعدی را بردارد و آن راز را هم بگشاید و ماشین «کامل تر» بسازد و این ناآرامی را حدی نیست. آدمی همیشه در پی بیشتر است، دقت بیشتر، سرعت بیشتر، محصول بیشتر، نفوذ بیشتر، قدرت بیشتر و ... و ماشینها درست همین شهوت «بیشتر طلبی» را شکوفاتر می کنند، یا دقیق تر می تراشند و می بُرند، یا سریع تر آدمی را به مقصد می رسانند، یا فرآورده بیشتری را در زمان کمتری در اختیارش می نهند، یا نفوذ وی را به اعماق طبیعت افزون تر می کنند، یا او را توان فراوان تر می بخشند و یا ... پس تکنیکی تر شدن، زیاده طلب تر شدن است و ماشین ماشین تر است که در آن چیزی بیشتر شده باشد. و معیار تکامل تکنیک اینک همین فزون طلبی بیشتر است. [68]

آن اقتدار تکنیکی و آن اشتهاهای دوزخی و مزید خواه ماشین، به ندرت می تواند آدمی مغلوب خشم و

شهوت را وسوسه نکند و او را به تجاوز و عدوان و اندارد و چنگالهاي او را در بدن ناتوانان تیزتر نکند. و چنین است که تکنیک که مجسمه رقابت و فزون خواهی ست، یکجا، خصومت و عدوان و غفلت را در کنار رفاه و دانش و اقتدار به آدمیان هدیت می کند-رفاه و دانشی که خود عجین و مغلوب رقابت است، و بر سر آنها هم سبقت و خصومت می رود. پیدا نیست که این سبقت جوییها کجا توقف می یابد و آن فزون خواهیها از کجا به بعد دیگر مذموم می شود، و پیش تر از آن که جهان خارج ما را محدود کند آیا ما خود را در جایی محدود خواهیم کرد؟[69]

8-تنوع جویی، بطلالت پسندی و اسراف کاری

ماشینها البته نه تنها محصولات بیشتر و موزون تر می آفرینند و نیازهای راستین آدمی را اشباع می کنند، که اشتهای تنوع جویی و تفنن طلبی و بطلالت پسندی و اسراف کاری ... را نیز پاسخ می گویند.[70]

9-ادعای الوهیت و همه کاره بودن در جهان

انسان مدرن با پدید آوردن برخی از مصنوعات، آشکارا مدعی شده است که هیچ چیز در طبیعت نیست که رازش به چنگ او نیفتد و نظیرش به دست او خلق نشود. از یک طرف، نظامات جبار و آموخار، در نهایت قساوت و سرکشی، ذخایر معدنی مظلومان را که عصرها و قرنهای در زهدان زمین مانده است در سالیان اندک به ستم و به ارزانی از دل خاک بر میآورند، تا از طرف دیگر، نعمت خوارگانی ناسپاس و خداستیز این مواهب (کرم و منگنز و آلومینیوم و گالیوم و ...) را در کار ساختن ماشینهایی کنند که تندیس استکبار و نشان سرکشی از عبودیت و عین تفاخر به اقتدار و تجسم تذیر و برادری شیطان و اعلام غرور آمیز سجده نکردن در پیشگاه خالق و لذت جستن از رقابت با آفریدگار است. ... هوس جلو زدن از طبیعت و سبقت گرفتن بر خدا اینک صنعتگران را سخت پویا و مست کرده است و این رقابت هم، اینک مانند هر رقابت دیگری، به خودی خود هدف گردیده است. مهار طبیعت البته توهم اقتدار مطلق را هم قوت می بخشد و غفلت و اعراض از حق را در دل می نشاند و خیال باطل «همه کاره بودن» را بر ضمیر چیره می کند و آدمی را خویشتن ستا و پر مدعا می سازد.[71]

10-عدم توجه به اسباب غیر مادی

توجه اکید به اسباب و فروغلتیدن در حیل مادی و شیطنت ورزیدن در توسل به مبادی طبیعی برای تامین

حاجات و اهداف خويشتن، البته حساسيتها را عوض مي کند و تغيير جهت مي بخشد و مسبب الاسباب را مغفول مي نهد و آدمي را از طرح مسائلي که به روشهاي تکنیکی و تجربی قابل نفوذ نباشند باز مي دارد و یک رشته امور مهم انساني و رواني را که وراء تجربه و احساس اند از نظر دور مي دارد، و پاره اي از زيباييها و اوجهاي دنياي درون و روابط خفي ميان ضمير و جذب و دفع هاي نهاني و جريانهاي چالاک ارواح و قلوب و دريافتهاي ابرآگاهانه که آنهمه مایه توجه و تاکيد صاحبذلان بوده است، بالمره نادیده و نادانسته مي ماند. [72]

11- تقدس زدائي از طبيعت

مهار طبيعت البته توهم اقتدار مطلق را هم قوت ... و از آن بالاتر، تفسير روحاني از طبيعت را - که گوهر دين است- از آدمي مي ستاند؛ که گويي پرده اي و در پس پرده اسراري نيست، و هستي هر چه در انبان دارد در ماده مفسور ظاهر کرده و ماده هم خود را عاجزانه در اختيار قدرت ما نهاده است. اسرار آميز ديدن هستي جاي خود را به نوعي عقلانيت مي دهد که در آن همه چيز را به عقل مي توان شناخت و به دست مي توان ساخت. نمي گوييم لازمه و نتيجه منطقي صنعت اين است، مي گوييم فضاي تکنیکی، از نظر رواني، آدمي را آماده چنين پرش نادرست کرده و بذر غفلت را در خاک آماده ضمير او افشانده است. [73]

12- عوض شدن نسبت انسان با صنعت و در نتيجه مسخ انسان

انسي که صنعتگران و پيشه وران پيشين با آلات و جهازات خود مي داشتند و آن را به منزله پاره اي از بدن و مظهری از اندیشه و خويشاوند با جان خويش ميديدند و مي انگاشتند، و هم بدین سبب خود را در کار خويش مي ريختند و در آن حاضر مي يافتند، امروزه به سبب عظمت تکنیک، به طور کامل معکوس شده است و آدمي خود را جزء و عضو ماشينهاي عظيمي مي يابد که با بزرگي خود در او تلقين حقارت و بردگي مي کنند و حتي بر او فخر مي فروشند که ازو هم نازک تر و شايسته تر و کارآترند. اين ارتباط معکوس، و اين اسارت در چنگال بيگانه، همان است که مسخ آدميان را باعث مي شود. علمي که همزاد و هم آغوش تکنیک است نیز همین فرايند «انس زدائي» را تشديد و تاکيد مي کند و ابتدا اشياء را به منزله موضوع [74]. بندد مي در همت آن شناختن به سپس و کند مي جدا آدمي از (object)

اما آیا کمال ماشين لزوما کمال بشریت نیز هست؟ آیا توليد بيشتر، سرعت بيشتر، کشف اسرار بيشتر، طرافت عملي بيشتر، مهار بيشتر طبيعت، فتح قلمروهاي بيشتر، ارتباطات افزون تر و ... مجموعاً به

معنای سعادت بیشتر و کمال بالاتر بشریت است؟ پاسخ مستقیم این است که نه؛ کمال ماشین کمال انسان نیست و این دو را معادل گرفتن یا به هم بر آمیختن، گناه و ذنب لایغفر است. کمال ماشین در تیزتر دویدن و بیشتر بلعیدن و بی رحمانه تر مکیدن و تفاله کردن و افزون تر تولید کردن و بیشتر ویران کردن است، در تعادل زایی و رقابت افکنی و فراتر رفتن از آدمی و طبیعت است. حرص بی امان و تولید بی امان کار ماشین و هدف آن و کمال آن است. هر چه ماشینی بهتر از طبیعت تقلید کند یا حتی آن را پشت سر بگذارد، هر چه سرعتش در تولید افزون تر باشد، هر قدر که راه تازه تری برای اهداف کهن پیش پا بگذارد کامل تر است. ... ولی کمال انسان نه در مصرف بیشتر است و نه در تولید بیشتر و نه در رقابت ورزیدن و تکاثر و تفاخر بیشتر. اینها کمالات ماشین است نه آدمی. ماشینی که از یک برگ در یک دقیقه، 100 برگ کپی کند کامل تر از ماشینی است که 10 برگ کپی کند و هواپیمایی که فاصله تهران-لندن را در 2 ساعت بپیماید بهتر از هواپیمایی است که آن را در 6 ساعت طی کند و میکروسکوپی که درشت نمائیش 600 باشد بهتر از آن است که 60 باشد و تانکی که هدف را از 50 کیلومتری بکوبد کامل تر از آن است که از 10 کیلومتری می کوبد. اما انسان مجهز به این چهارات لزوماً کامل تر از انسان فاقد آنها نیست. مگر انسانی خودش را با ماشین عوض کند تا کمال ماشین را کمال خود بینگارد. و آنچه اندوهناکانه امروزه رخ داده است همین خود را عوضی گرفتن است که زشت ترین صور مسخ و خویشتن ناشناسی است و بارها انسان کُش تر از آن است که ماشین فقط عواطف آدمی را از او سلب کند و او را اسیر و خادم خود سازد. رفته رفته آدمیان پنداشته اند که آنچه یک ماشین را ماشین تر می کند آدمی را نیز آدمی تر می کند. پنداشته اند که ماشین جزئی از وجود و بلکه ماهیت آنان است و لذا اگر ماشین رو به کمال آورد، آنان نیز به تبع کامل تر می شوند. اما تکامل ماشین کجا و تکامل آدمی کجا؟ امروزه جوامعی را که بیشتر می خورند و می پوشند و می دوزند، می دوند و بیشتر از طبیعت می کَنند و فرسوده می کنند و بیشتر درندگی و رقابت می ورزند و از دیگران سبقت می گیرند و بیشتر قدرت نمایی و افسونگری و دلربایی می کنند و بیشتر در گشودن رازهای نهان طبیعت همت در می بندند، کامل تر و انسانی تر می شمارند اما اینها همه وقتی درست است که در مقام توصیف و تحسین ماشینها باشیم نه انسانها. درندگی برای شیران خوب است اما آدمیان درنده تر، آدمی تر نخواهند بود. آدمیان آدمی تراند وقتی کاری را بتوانند و بخواهند اما نکنند، وقتی به خاطر حقی از پیروزی در جدالی چشم بپوشند، (و لایجرمنکم شأن قوم علی أن لا تعدلوا إعدلوا هو أقرب للتقوی. مائده/8) وقتی در مقام تسلیم به مصلحتی، از لذتی مطبوع یا نعمتی محبوب درگذرند (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون. ال عمران/92) و وقتی در خیرات تسابق جویند (فاستبقوا الخیرات. بقره/148) و بر برّ و تقوی تعاون ورزند (تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان. مائده/2) نه آنکه تندتر به مقصد برسند یا بیشتر نفت از دل زمین در آورند و یا زودتر ذخایر و منابع زمین را به پایان برسانند. رشد تکنیک نامی است فریب آمیز بر طمع ورزی ناستوده انسان. ماشین هر چه آزمندتر شود کامل

تر است؛ اما و هزار اما کمال انسان در قناعت است نه در طمع و ولع. و حیات طیبه آدمی در خرسندی است نه در آزمندی. [75]

13- قناعت ستیزی

در رقابت افزایی و خصومت آفرینی تکنیک هر چه بگوییم کم گفته ایم و فی الواقع هر چه از بد یا نیک تکنیک سخن رود به همین ریشه و روح باز می گردد. نگاه کنید به قبیله ماشینها که به کدام قبله رو کرده اند و نگاه کنید به پیشروان قائله صنعت و به بازماندگان و محرومان. آنها که پیش اند پیش تر می تازند و آنها که مانده اند می دوند تا به قافله سالاران برسند یا اگر بتوانند از آنها هم جلو بزنند. عرصه، عرصه رقابت و خصومت خونینی ست و هیچ کس به هیچ حدی قانع نیست و اصولاً مجال قناعتی نمانده است. [76]

صنعت نمی تواند مشکل ذاتی صنعت را حل کند. بلی محتمل است که پاره ای از زیانهای صنعت را بکاهد و بتواند که حتی در دل شهری پررفت و آمد و پر آدمی، کارخانه ای به پا کنند که دودش هوا را نیالاید و تفاله اش زهر در آب و غذای مردم نریزد. بلی شاید بتوان کوره ای هسته ای بنا کرد که از آن نیم پرتو زیانبار هم به خارج راه نیابد و جان هیچ جانوری را تباه نکند و شاید بتوان هواپیمایی ساخت که در برخاستن و نشستن به قدر مرغی صدا بر نیاورد و گوش هیچ آفریده را آزار ندهد. هیچیک از اینها محال نیست و کوشش تلاشگران برای انجام آنها مشکور و مأجور است ... اما از یاد نبریم که با همه این جهدها می خواهیم «صنعت» را اگر بتوانیم از خطرناک بودن بپنداریم نه از «صنعت بودن». می خواهیم مشکلش را حل کنیم نه خودش را منحل کنیم. تکنیک لوازمی دارد که از آن جدایی نمی پذیرد. هواپیمایی بهتر بالاخره هواپیمایی ست ایمن تر و شتابنده تر. و کارخانه بهتر بالاخره کارخانه ای ست که از رقیب خود بیشتر تولید می کند و تفاله های بیشتر پس می افکند. باز از یاد نبریم که هواپیمایی بی ضرر خود یک محصول است و آن کارخانه های هواپیما سازی بهتر و مطلوب تراند که بیشتر ازین گونه هواپیماهای ایمن و سریع بسازند و در عرصه رقابت حریف را عقب نگه دارند و اسرار خود را برای دیگران فاش نکنند مبادا که آنان سبقت گیرند و پیش تر افتند. اگر صنعت است سبقت جو و رقابت افکن و فزونی طلب و تعادل زاست و جز این نمی تواند باشد. «تکنیک قانع» یک تناقض است. [77]

14- آرامش زدایی

رقابت، آرامش زدا و سکینه سوز است و نهال عداوت را آبیاری می کند و روغن در چراغ عدوان می ریزد و

طفل غفلت را فربه تر و آتش سبقت را تيزتر مي کند و به جاي بهشت پر سلام و نعيم و بي غل و حسد، دوزخ پر تخاصم و پرلهيب را مي نشاند. (و نزعنا ما في صدورهم من غلّ اخوانا علي سرر متقابلين، /حجر 47/ لا يسمعون فيها لغوا و لا تائيدا الا قليلا سلاما سلاما. /واقعه 25 و 26/ إن ذلك لحقّ تخاصم اهل النار. /ص 64/.) [78]

15- قدرت ستيزي و عجزآوري

اين توهم که صنعتي تر شدن موجب قدرتمندتر شدن و بي نيازتر شدن و آسوده تر شدن است از بُن باطل و ويران است. تکنیک، نيازها را نه کمتر بلکه افزون تر مي کند و اداره و تدبير یک مجموعه يا جامعه ساده از یک مجموعه يا جامعه پيچيده نه دشوارتر که بسي آسان تر است و زندگي صنعت آلود جديد نه مطبوع تر که بسي ملال آورتر از ديروز است. اگر کشورهاي صنعتي تر قدرتمندتر اند يا چنين مي نمايند، بدین سبب است که ديگران بدانها نيازمنديان و از آنها مي ترسند. ترسها و نيازها را حذف کنيد و ببينيد اين غولان بازهم همچنان سهمگين و چالاک بر پا خواهند ماند؟. [79]

براي نمونه، جاروي برقي، هم در وقت کدبانوي خانه صرفه جويي مي کند و هم آسان تر و بي غبارتر غبارروي مي کند و هم آدمي را از خدمتکار و رفتگر بي نياز مي کند، اما همين جاروي برقي آيا ما را نيازمند الکتريسيته و نيازمند تعميرکار جارو و نيازمند قطعات يدکي و ... نکرده است، نيازهايي که پيش از آن نداشته ايم؟ و آيا نياز به الکتريسيته نياز به توربينهاي بزرگ، سوختهاي پر حجم، کارگران ماهر، سازمانهاي مديريت فراخ و عظيم را پيش نمي آورد؟ و آيا همين توربينها، سوختها و ... دائما در تحول يا زوال نيستند و ما هم پابه پاي تحول يا زوال آنها نيازمند به ابزارها و سوختهاي تازه نمي شويم؟ و آيا آن «وقتي» که در جاروکردن صرفه جويي مي شود مصروف پي افکندن دواير بزرگ تربيت کارگران، آموزش مهندسان، استخراج و تصفيه سوخت، ساختن موتورهاي مولد و ... نمي گردد و آيا مديريت اين گونه مجموعه هاي غول آسا خود به خود نوع خاصي از حکومت را (متمرکز يا نيمه متمرکز) اقتضا نمي کند؟ و آيا امراض و مشکلات رواني و جسماني که کار در اين کارخانه ها و دواير پديد مي آورد و آلودگي طبيعت فرسايي که از کار خود آنها حاصل مي گردد و اليناسيون و حقارتي که در سايه اين صنايع عظيم حادث مي شود به راستي رفاه بيشتري نام دارند؟ ... پس چه جاي اين که نيازها کمتر و رفاهها بيشتري شده است؟ تکنیک را که توسعه طلب و فزون خواه است در پهنه جهاني و در شبکه روابط گسترده اش ببينيم و بپرسيم آيا به راستي مردم جهان امروزه از پيشينيان سيرتر و فارغ تراند؟ [80]

البته بشريت هميشه با نياز و در کنار نياز زيسته و هيچگاه از دشواري و بيماري تهی نبوده است و

نفس نیازمندی یا رنج و تعبناکی موجب عیب و ملامت نیست. سخن درین است که این نیازها، با فزونیهای تکنیکی راه کاهش در پیش نگرفته اند بلکه به عکس در چهره دیگر و در کمیت بیشتری رخ نموده اند. به علاوه جای سوال است که فراغت مزعوم حاصل از رشد تکنولوژی را آدمیان عصر صنعت چگونه و در چه راهی می خواهند سپری کنند. طمع ورزی در تمتع گرفتن از مواهب طبیعت که از القائنات مستقیم تکنیک است کدام کس را فارغ نهاده است و کدام آدمی ست که خرسند و بی تمنا و آزاد از غوغای درون، در کلافی از روابط صنعتی بر آساید و آتش تکاثر و تخاصم دامن او را نسوزاند؟ و راستی مگر آسودگی، جز در زیر سقف قناعت میسر است؟ و تکنیک برای چه کسی مجال قناعت باقی نهاده است؟ آدمیانی که می دوند، وقت بیشتر را هم برای آن می خواهند که بیشتر بدونند. وقتی هدف، جلوزدن از دیگران است همین که فرصتی دست دهد، مصروف سبقت جستن بیشتر خواهد شد و مگر برای زندگی آدمیان مدرن، دو هدف موجود است یکی برای اشتغال و دیگری برای فراغت، تا در یکی کسب مال و در دیگری کسب کمال کنند؟ نه. یک هدف بیش نیست: سبقت گرفتن و تمتع بیشتر جستن. اوقات آدمی چه در کار و چه در بی کاری در آستانه همان هدف قربانی می شود و درین صورت چه تفاوتی ست میان اوقات اشتغال و فراغت؟[81]

در واقع، وضع ما و تکنیک، در قهر و استیلاء طبیعت، به غذا خوردن می ماند. غذا را که در زیر دندان می جویم و سپس آن را هضم و تفاله می کنیم البته موجد لذتی وهمی و غروری غافلانه است که گویی در نسبت با غذا، از ما جز سلطه و غلبه و التذاذ، و ازو جز ذلت و خدمت، بر نمی آید. اما صاحب این توهم مستحق ترحّم است. چه خدمتها باید کرد و چه تعبها باید برد تا خوراکی آماده خوردن شود و کجا سهم ما فقط لذت است و سهم او ذلت؟ آنانی که پرخوارتراند، راستی که خوارتراند. هم ذلت پیش از غذا بیشتر می برند و هم زحمت پس از آن. و کم خوران اند که سالم تر و خواجه تر اند. نه ساعتها رنج پختن می برند و نه ملالنها از سیر و پرخوری و چنین است که قناعت، قدرت و عزت و سلامت می آورد. رشد صنعتی چیزی جز پرخواری از طبیعت نیست، و حکم پرخوران همان است که دیدیم.[82]

جمع بندی

با دقت در اندیشه عقلانی اسلام و تفکر مادی و سکولار دنیای مدرن، تفاوت‌های زیر بدست می‌آید:

(1) - اندیشه اسلامی به خدای متعال اعتقاد دارد و او را خالق کل هستی دانسته و تمام هستی را عین ربط و وابستگی به او می‌داند؛ به طوری که یک لحظه قطع ارتباط با خدای متعال مساوی با معدوم شدن

جهان است.

در مقابل، اندیشه مدرن با نفی دستاورد عظیم عقل فلسفی بشر در مورد عین ربط و نیاز بودن جهان هستی - به عنوان معلول- نسبت به خدای متعال - به عنوان علت هستی بخش- معتقد است که یا خدا نیست و یا اگر موجود است، هیچ دخالتی در این عالم ندارد.

(2) - در اندیشه مدرن، هستی مساوی با «ماده» است، و به همین روی، اولاً: وجود موجودات مجرد مانند خدای متعال و ملائکه و نیز روح مجرد انسان را نمی‌پذیرد، و ثانیاً: قیامت را به کلی منکر است، و ثالثاً: تمام تلاش‌های خود را نیز صرفاً در دستیابی به اهداف مادی خود کرده است.

در حالی که در اندیشه عقلانی اسلام، هستی اعم از مادی و مجرد است و با ادله صحیح عقلانی، وجود خداوند، ملائکه و روح انسانی و نیز وجود معاد پذیرفته شده است، و از سوی دیگر، معتقد است که منحصر کردن هدف زندگی و تلاش‌ها در اهداف مادی - یعنی بهتر خوردن و لذت بردن و بهتر زندگی کردن- در حقیقت، تنزل انسان به یک حیوان صرف خواهد بود. حیوانات نیز به دنبال خوردن و لذت بردن و زندگی بهتر هستند، آنها بدنبال آن هستند که بخورند و از جنس مخالف لذت ببرند و دارای سرپناه باشند و هیچ وقت بدن آنها دچار مریضی و آسیب نشود و مورد تعرض هیچ موجود دیگر واقع نگردند. اگر زندگی انسان را نیز در همین موارد خلاصه کنیم، روشن است که انسان را صرفاً یک حیوان دانسته‌ایم: «والذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الانعام و النار مئوي لهم».[83] اما آیا واقعاً انسان صرفاً یک حیوان است و بس؟

(3) - با توجه به اینکه در اندیشه اسلامی، خداوند خالق هستی بخش انسان و سایر موجودات بوده و مالک آن‌ها است، اختیار کل مخلوقات را داشته و در آنها براساس حکمت مطلقه خود تصرف می‌کند. انسان نیز مملوک خداوند است و چون انسان دارای علمی محدود است، خدای متعال برای هدایت او بر اساس حکمت بالغه‌اش انبیاء را فرستاده است تا به انسان نوع زندگی درست را بیاموزند. اینکه انسان چه غذایی را بخورد، چه نوشیدنی‌هایی را بیاشامد، نسبت به چه چیزهایی دارای حق است، و ... تا اینکه دچار آسیب در زندگی خود نشده و به مرتبه حیوانیت صرف سقوط نکند، راهنمایانی از سوی خدای متعال برای بشر فرستاده شده است.

در مقابل، اندیشه مدرن به هیچ یک از نکات بیان شده باور ندارد. او معتقد به خدا نیست تا او را مالک بداند. او بر آن است که انسان خود، حاکم بر سرنوشت خویش است، و هیچ موجودی حتی خداوند نیز

نباید در کار انسان دخالت کند. انسان خود می‌داند که چگونه لباس بپوشد، چه غذایی را بخورد، چه آشامیدنی را بیاشامد، به چه صحنه‌هایی نگاه کند، چه صداهایی را گوش کند، چگونه شهوت خود را ارضا کند و بنابراین، دخالت‌های دین در امور مذکور باطل است. خداوند حق ندارد که بگوید چه غذایی را بخور و چه غذایی را نخور یا شهوت خود را چگونه ارضا کن. انسان خود می‌تواند سرنوشت خودش را کنترل کند و برای خودش تصمیم بگیرد. از این‌رو، اگر تشخیص دهد که شهوت خود را با تماس با جنس مخالف ارضا کند، یا با جنس موافق و یا حتی با حیوانات، تشخیص او محترم است.

بنابراین، زندگی خود را با عقل خود سامان می‌دهد و در این مسیر هیچ نیازی به راهنمایی خداوند و انبیای او ندارد.

در واقع، اندیشه مدرن یک نه بزرگ به خداوند و تمام پیامبران است.

4- اندک تأملی در مباحث بیان شده مربوط به جهان‌بینی و تمدن مدرن و نیز مباحث اجمالی پیرامون اسلام، کاملاً روشن می‌سازد که مبانی و مؤلفه‌های جهان‌بینی مدرن، به طور صریح و آشکار با جهان‌بینی اسلامی در تعارض است.

براین اساس، علم، تکنولوژی، صنعت و تمدن برخاسته از جهان بینی الهی، کاملاً متفاوت از تمدن مدرن است.

نکته مهم آن است که دنیای اسلام نیازمند تاسیس تمدن دیگری غیر از تمدن سکولار و غیردینی و نیز ضددینی مدرن موجود است. ابتدای تمدن اسلامی بر مبانی تمدن مدرن، تولد کفر و شیطان در برابر خدای متعال است: «یا ایها الذین آمنوا لاتخذوا عدوئی و عدوکم اولیاء.» [84]

فهرست منابع

1- قرآن کریم

2- احمدی، بابک، مدرنیته و اندیشه انتقادی، مرکز، تهران، 1373.

- 3- استیس، والتر ترنر، دین و نگرش نوین، ترجمه احمد رضا جلیلی، حکمت، تهران، 1377.
- 4- ای-گاست، خوسه ارتگا، انسان و بحران، ترجمه احمد تدین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1376.
- 5- آربلاستر، آنتونی، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، مرکز، تهران، 1377.
- 6- بابائی، حبیب ا، کاوش های نظری در الهیات و تمدن، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، 1393.
- 7- باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، 1362.
- 8- بستانی، رضا و فوادافرام، رضا، فرهنگ ابجدی، چاپ دوم، انتشارات اسلامی، تهران، 1375.
- 9- تدهوارد، جرمی ریفکین، جهان در سراسیمه سقوط، ترجمه محمود بهزاد، سروش، تهران، بی تا.
- 10- تریگ، راجر، فهم علم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی-پرست، نی، تهران، 1384.
- 11- جهانگیری، محسن، فرانسیس بیکن، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1369.
- 12- دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و دیگران، ج1، چاپ سوم، تهران، 1370.
- 13- راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا باندی، ج1، چاپ پنجم، پرواز، تهران، 1365.
- 14- همو، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا باندی، ج2، چاپ ششم، کتاب پرواز، تهران، 1373.
- 15- رندال، هرمن، سیر تکامل عقل نوین، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج1، علمی و فرهنگی، تهران، 1376.
- 16- سروش، عبدالکریم، تفرّج مَنع: گفتارهایی در اخلاق و صنعت و علم انسان، چاپ دوم، سروش، تهران، 1370.

- 17- طباطبائي، سيد محمدحسين، الميزان في تفسير القرآن، ج1، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، 1417ق،
- 18- کاپلستون، فريديک، تاريخ فلسفه: يونان و روم، ترجمه سيد جلال الدين مجتبوي، چاپ دوم، سروش، تهران، 1368.
- 19- کيوپيت، دان، دريای ايمان، ترجمه حسن کامشاد، طرح نو، تهران، 1376.
- 20- محمدي، رحيم، در آمدی بر جامعه شناسي عقلانيت، باز، تهران، 1382.
- 21- هابز، توماس، لوياتان، ترجمه حسين بشيريه، نشر ني، تهران، 1380.
- 22- CAhoone, Lawrenc, From Modernism to Postmodernism, Blackwell, U.S.A, 1996.
- 23- Contor, Louis, "Modernization and Development" in Oxford Encyclopedia of Modern Islamic World, v.3,oxford, new york, 1995.
- 24-Davies, Tony, Humanism, Routledge, London, 1997.
- 25- Fasani, "Humanism, Renaissance" in Routledge Encyclopedia of Philosophy, v.4.
- 26- Inkeles, Alex, "A model of Modern Man" in Moderinty Critical Concepts, v.2,Routledge, new york, 1999.
- 27- Kurtz,Paul, Toward a New Enlightttenment, transaction publishers, u.s.a, 1994.
- 28- Kymlicka, Will, Liberalism, Community and Culture, oxford, new york, 1989.
- 29- Mcinerny,Ralph, Modernity and Religion, university of noterdame press, London, 1994.

30- Nasr, Seyyed Hossain, Traditional Islam in The Modern World, kegan paul international, London and new york, 1987.

31- Vargish, Thomas, "Modernism" in Routledge Encyclopedia of Philosophy, v.6, Routledge, London, 1998.

32- West, David, An Introduction to Continental Philosophy, Blackwell, u. s. a, 1996.

[1] . رضا بستاني و رضا فوادافرام، فرهنگ ابجدي، چاپ دوم، ص258.

[2] . حبيب الله بابائي، کاوش هاي نظري در الهيات و تمدن، ص31.

[3] . همان، ص31-30.

[4] . همان، ص33.

[5] . ويل دورانت، تاريخ تمدن، ترجمه احمد آرام و ديگران، ج1، چاپ سوم، تهران، 1370، ص3.

[6] . ابراهيم/10: فرستادگان آنها در جوابشان گفتند آيا در خدا كه آفريننده آسمان و زمين است شك مي-توان كرد؟

[7] . بقره/156: يعني: همه از آن خدا هستند و به سوي او باز مي-گردند.

[8] . شوري/53: يعني: همانا اشياء به سوي خداوند، صيرورت مي-يابند.

[9] . طه/50: موسي به فرعون گفت: پروردگار ما آن است كه به هر چيزي آن نوع خلقتي كه شايسته-اش بود عطا و سپس آن را هدايت كرد.

[10] . تغابن/7: كافران گمان كردند كه هرگز برانگيخته نمي-شوند بگو به خدای من سوگند البته برانگيخته و سپس به آنچه عمل کرده-ايد خبر داده مي-شوید، و اين بر خدا بسيار آسان است.

[11] . سجده/ 11 – 10: گویند آیا پس از آن که ما در زمین نابود شدیم باز از نو زنده خواهیم شد؟
بلی در حقیقت آنها به دیدار خدایشان کافرند. بگو فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدای خود باز می‌گردد.

[12] . در ذکر موارد ششگانه فوق از نوشته‌های شهید مطهری استفاده شده است. برای نمونه ر.ک:
مطهری، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، ص217-223.

[13] . بقره/ 82 – 81: آری هر کس اعمالی زشت اندوخت و کردار بد بر او احاطه پیدا کرد چنین کس اهل دوزخ است و در آن آتش به عذاب جاوید گرفتار است – و آنهایی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند آنان اهل بهشتند و در بهشت جاوید همیشه متنعم خواهند بود.

[14] . بقره/213: مردم (در آغاز) يك دسته بودند سپس خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می‌کرد با آنها نازل ساخت تا در میان مردم در آن چه اختلاف داشتند داورى کند، تنها کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود به خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند. خداوند آنهایی را که ایمان آورده بودند به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود به فرمان خودش رهبری کرد. و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

[15] . انعام/91: آنها خدا را درست نشناختند که گفتند: خدا هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده است. بگو: چه کسی کتابی را که موسی آورد نازل کرد؟ کتابی که برای مردم نور و هدایت بود.

[16] . احزاب/36: هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشند و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

[17] . آل عمران/19: همانا دین نزد خداوند، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است.

[18] . آل عمران/85: و هر کس جز اسلام (تسلیم در برابر فرمان حق) آیینی برای خود انتخاب کند از او

پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.

[19] . Modern.

[20] . Lawrence Capone, From Modernism to Postmodernism, P.11; Alex Inkless, "A model of Modern Man" in Modernity Critical Concepts, v.2, P.94.

[21] . بابك احمدي، مدرنیته و اندیشه انتقادی، ص 9.

[22] . دان کیویت، دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، ص 11.

[23] . خوسه ارتگا ای-گاست، انسان و بحران، ترجمه احمد تدین، ص 3-4؛ برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا بندری، چاپ ششم، ج 2، ص 726.

[24] . ر.ک: والتر ترنر استیس، دین و نگرش نوین، ترجمه احمد رضا جلیلی، ص 22.

[25] . ر.ک: برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا بندری، چاپ پنجم، ج 1، ص 429.

[26] . Ralph Mcinerny, Modernity and Religion, P.ix.

[27] . Paul Kurtz, Toward a New Enlightenment, P.51.

[28] . Sayed Hossain Nasr, Traditional Islam in the Modern World, P.101.

[29] . David West, an Introduction to Continental Philosophy, P.13.

[30] . Will Kymlicka, Liberalism, Community and Culture, P. 12-13.

[31] . آنتونی آربلاستر، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، ص 202.

[32] . فریدریک کا پلستون، تاریخ فلسفہ: یونان و روم، ترجمہ سید جلال الدین مجتہوی، چاپ دوم، ص

106.

[33] . عنکبوت / 35 - 28.

[34] . ر.ک: خوسہ ارتگا ای.گاست، انسان و بحران، ترجمہ احمد تدین، ص 126.

[35] . Modernity.

[36] . Alex Inkeles, "A model of Modern Man" in Moderinty Critical Concepts, v.2, p. 1.

[37] . ر.ک: بابک احمدی، مدرنیته و اندیشه انتقادی، ص 11 - 9.

[38] . Modernism.

[39] . ر.ک: برتراند راسل، تاریخ فلسفہ غرب، ترجمہ نجف دریا باندی، ج 2، ص 732؛ والتر ترنر استیس،

دین و نگرش نوین، ترجمہ احمد رضا جلیلی، ص 104-102؛ سید محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر

القرآن، ج 1، چاپ پنجم، ص 210.

[40] . Seyyed Hossain Nasr, Traditional Islam in The Modern World, P.101.

[41] . Thomas Vargish, "Modernism" in Routledge Encyclopedia of Philosophy, v.6, p.449.

[42] . رحیم محمدی، در آمدی بر جامعہ شناسی عقلانیت، ص 94.

[43] . راجر تریگ، فہم علم اجتماعی، ترجمہ شہناز مسمیٰ پرست، ص 307.

[44] . Paul Kurtz, Toward a New Enlghttenment, P.50 -1.

[45] . Ibid.

[46] . نک:

Tony Davies, Humanis, P.105.

[47] . Fasani, "Humanism, Renaissance" in Routledge Encyclopedia of Philosophy, v.4, p.
533-539.

[48] . آنتوني آربلاستر، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، ص 202.

[49] . Modernization.

[50] . Westernization.

[51] . Louis Contor, "Modernization and Development" in Oxford Encyclopedia of Modern
Islamic World, v.3, p.123.

[52]. Scientism.

[53] . ر.ک: هرمن رندال، سیر تکامل عقل نوین، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج1، ص 247.

[54] . ر.ک: جرمی ریفکین تدهوارد، جهان در سراسیمه سقوط، ترجمه محمود بهزاد، ص 7-36.

[55] . محسن جها نگیری، فرانسیس بیکن، ص3.

[56] همان، ص162.

[57] . ايان باربور، علم و دين، ترجمه بهاء الدين خرمشاهي، ص20.

[58]. Mecanical expelation.

[59] . والتر ترنر استيس، دين و نگرش نوين، ترجمه احمد رضا جليلي، ص157.

[60] . همان، ص 166.

[61] . ر.ك: دان كيوپيت، دريائي ايمان، ترجمه حسن كامشاد، ص 22.

[62] . همان، ص 59.

[63] . ر.ك: توماس هابز، لوياتان، ترجمه حسين بشيريه، ص 6-105.

[64] . ر.ك: والتر ترنر استيس، دين و نگرش نوين، ترجمه احمد رضا جليلي، ص189-191.

[65] . ر.ك: عبدالكريم سروش، تفرج صنع: گفتارهايي در اخلاق و صنعت و علم انساني، چاپ دوم، ص135-136.

[66] . ر.ك: همان، ص238-239.

[67] . ر.ك: همان، ص297-298.

[68] . ر.ك: همان، ص298.

[69] . ر.ك: همان، ص300-301.

[70] . ر.ك: همان، ص298.

[71] . ر.ك: همان، ص298-299.

[72] . ر.ک: همان، ص300-299.

[73] . ر.ک: همان، ص299.

[74] . ر.ک: همان، ص300.

[75] . ر.ک: همان، ص307-305.

[76] . ر.ک: همان، ص301.

[77] . ر.ک: همان، ص308-307.

[78] . همان.

[79] . ر.ک: همان، ص312.

[80][80] . ر.ک: همان، ص313.

[81] . ر.ک: همان، ص314.

[82] . ر.ک: همان، ص317-316.

[83] . و اما کسانی که کافر شده‌اند، خوی انسانی را رها می‌کنند و زندگی دنیا را به کامرانی می‌گذرانند و بی‌هیچ هدفی بدانسان که چهارپایان می‌خورند، می‌خورند، و آتش دوزخ جایگاهی برای آنان خواهد بود.

[84] . ممتحنه/1.